



جنگ جهانی دوم و نقاب بیطرفی رژیم خاندانی افغانستان

قسمت (۲)

(از لابلای اسناد آرشیف انگلستان)

هاشم خان صدراعظم نقش فعالی را در سیاست افغانستان داشته و در حقیقت بین سالهای ۱۹۳۳ و ۱۹۴۶ میلادی معمار پالیسی ها و سیاست داخلی و خارجی رژیم خاندانی کشور بود. هیچ کسی در داخل و خارج خاندان حاکم بشمول محمد ظاهر شاه، پادشاه افغانستان، جرئت مخالفت با وی را نداشت. به گفته خود ظاهر شاه او در احاطه ارگ محصور و هرچه را هاشم خان میخواست امضاء میکرد. (M.H. Anwar Memories of Afghanistan, p257).

به گفته شادروان غبار «نام سلطنت بعد از نادرشاه به پسرش و اقتدار واقعی سلطنت به دو نفر برادرش (محمد هاشم خان صدراعظم و شاه محمود خان وزیرحرب) منتقل گردید... در طی این مدت، ظاهرشاه مانند شاه شجاع جز از نام، قدرت و مداخله یی در امور سلطنت نداشت و مثل محبوسی در بین چهار دیوار ارگ سلطنتی بسر میبرد. تنها فرقی که بین شاه شجاع و ظاهر شاه میتوان یافت اینست که شاه شجاع اسیر دست مکناتن انگلیسی بود و ظاهر شاه اسیر دست عمو های خود محمد هاشم خان و شاه محمود خان. خصوصاً که بعد ها دو شهزاده جدید (محمد داود خان و محمد نعیم خان) نیز از طرف محمد هاشم خان در برابر شاه بمیدان آورده شد. این حبس اعزازی شاه جوان و تهدیدی که از ناحیه دو نفر عمو و دو نفر عمو زاده اش متوجه شخصیت او بود؛ در مدت چهارده سال عقده هائی در نفس او تولید نمود که عکس العمل هایش بعد ها تبارز کرد». (غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم صفحات ۱۵۹ و ۱۶۰).

مشکلات رژیم خاندانی:

در رابطه با مشکلات و تهدیدات موجود برای حکومت خاندانی نادرشاه در اوایل جنگ جهانی دوم، به اسنادی از دوسیه های راپور های ستراتیژیک انگلیس ها مراجعه نموده و فشرده یک تحلیل وضعیت آنوقت را درین جا نقل میکنیم که در ماه مارچ ۱۹۴۰ توسط مقامات مسئول انگلیس در کابل و هند بریتانوی تهیه شده است .

درین سند میخوانیم «**هنگامی که نادرشاه در سال ۱۹۲۹ ، بعد از شکست دادن بچه سقاو، که امان الله را در سال ۱۹۲۸ از تاج و تخت رانده بود، به عنوان پادشاه اعلام شد، عده زیادی از مردم افغانستان احساس می کردند که نادر در برابر حاکم برحق افغانستان [غازی امان الله خان] نقش خاین و وطن فروش را بازی کرده است. درین میان برجسته ترین آنها اعضای خانواده چرخه بودند که در دوران امان الله خان دارای مناصب عالی بوده و از دوستان نزدیک او به شمار میرفتند. علاوه بر این، عده زیادی از مامورین دوره امانی بودند که در نهایت از شاه جدید به سردی حمایت میکردند. برخی، از جمله خانواده چرخه، به اروپا رفتند؛ دیگران مورد اعتماد نادر قرار نداشتند، و کار هایشان را از دست دادند. در هند، به نظر کتله های عظیمی از مردم ، امان الله بحیث قهرمان ترقی و پیشرف اسلام شناخته شده و آرزومند بازگشتش بودند.**

بنابراین، هم در داخل و هم در خارج از افغانستان، تعداد قابل ملاحظه از مردم خواهان اعاده تاج و تخت افغان به امان الله خان بودند».

درین سند علاوه شده است که «نادرشاه با تبلیغات و فعالیت های زیادی مواجه بود که هدفش بی اعتباری رژیم و جایگزین شدنش توسط شاه سابق بود. ولی او به آهستگی ولی با اطمینان، به تحکیم موقوفش پرداخت. در سال ۱۹۳۲ غلام نبی خان، یکی از برادران چرخه را با ضمانت حفظ جاننش اجازه برگشت به کابل داد... اما نادر با کشتن بدون محاکمه وی مرتب اشتباه بسیار بزرگی شد. کشتن غلام نبی خان سبب دشمنی تلخی بین خانواده های یحیی خیل [آل یحیی] و چرخه شد. در ماه جون ۱۹۳۳، محمد عزیز سفیر افغانستان در برلین ، برادر نادرشاه [پدر سردار داؤد خان] ، به تحریک هواداران امان الله خان در اروپا، که غلام صدیق خان، برادر غلام نبی خان یکی از رهبران برجسته آن بود، کشته شد. در ماه نومبر خود نادر شاه توسط [عبدالخالق] جوانی که با خانواده چرخه ارتباط داشت، به قتل رسید... طی سالهای بعدی بمشاهده رسید که با وجود شایعات عادی برگشت امان الله خان، نفوذ هواداران امان الله خان رو به کاهش گذاشت. اما خطر نهانی کماکان موجود بوده و یحیی خیل تمام آنهایی را که شاید به برگشتاندن امان الله خان اقدامی کنند، تحت نظارت شدید قرار دادند. اینکه افکار اکثریت اقوام ایالت سرحدی شمال غربی وسیعاً به نفع امان الله خان بوده و همچنان

ادامهٔ نفوذ ملاها مورد پسند تعداد زیادی از جوانان افغان در داخل کشور نمیباشد، و از بازگشت فعالیت های مترقی استقبال خواهند کرد، عاقلانه مد نظر گرفته شده بود».

درین گزارش علاوه شده است «این هم قابل درک بود که به نظر عدهٔ زیادی از مخالفین رژیم موجود [حکومت خاندانی نادرشاه]، بدیلی دیگری بدون برگشت امان الله خان وجود نداشت... بعد از آغاز جنگ، نشانه های روشنی وجود دارند که هم آلمان و هم روسیه، ب فکر اینکه افغانستان را تحت نفوذ ایشان قرار دهند، امکانات حمایت از بازگشت امان الله خان را مطالعه میکنند».

«در داخل کشور سال ۱۹۳۹ شاهد دو تحول دیگری به شکل مخالفت با حکومت فعلی بود. اولش جمعیتی به نام جمهوریت، عمدتاً متشکل از مخالفین داخل و خارج نظام و تاجران ناراضی از پالیسی های اقتصادی و مخالفین شخصی خاندان حاکم بودند. این جمعیت توسط سه شخصیت ورزیده و بلند همتی رهبری میشد، اما در کشوری که هر نوع اختلاف با حکومت قابل تحمل نباشد، فعالیت های آن باید محرمانه اجرا شوند. [بنظر میرسد هدف همان تشکیلی باشد که اول در دوران اغتشاش سقوی در ننگرهار ساخته شده و نشریهٔ بنام «در کور غم» را پخش میکرد. دوتن از رهبران این جمعیت فرقه مشر سید حسن خان حسن با تخلص ادبی شیون و سید غلام حیدر پاچا توسط رژیم خاندانی زندانی شدند. جنرال سید حسن خان شیون در ماه مارچ سال ۱۹۴۱ داخل زندان کشته شد و سید غلام حیدر پاچا هم یکسال بعد در سال ۱۳۲۱ ش در زندان سرای موتی کابل به عمر ۵۵ سالگی درگذشت - زمانی]. انکشاف سیاسی دوم که در سال گذشته باعث مشکلات برای حکومت شد، جمعیت جوانان افغان بود.... [بنظر میرسد اشاره به جمعیت "ویش زلمیان" یا جوانان بیدار باشد - زمانی] رهبران این جمعیت اعضای جوان خاندان شاهپست و شامل اکثریت روشنفکرانیست که در خارج تحصیل نموده یا دارای تحصیلات عالی در داخل کشور میباشند. پالیسی این جمعیت ترقی و پیشرفت در تمام ساحات زندگی سیاسی، اقتصادی و کلتوری بوده و نشانه های مخالفت آن با رژیم موجود عمدتاً از طریق آرزوی سرعت بخشیدن به ماشین پیشرفت میباشد که در انحصار کهنسالان بوده است. فعالیت بعضی اعضای این جمعیت در ماه های اخیر سبب هیجان حکومت شده است. با وجودیکه میتوان با هدف این جمعیت همدردی داشت، امیداریم که آنها به هر قیمت تا روشن شدن سرنوشت اسبای مرکزی خود را کنترل کنند».

درین جا سند مذکور به فعالیت های یک گروهی سومی معروف به حزب غدر که به لسان اردو و پنجابی به معنی سرکشی و قیام میباشد، اشاره نموده مینویسد که «تاریخچه حزب غدر در هندوستان

طولانی بوده و موضوع خارج از بحث این دفترچه رهنما میباشد. تنها کفایت میکند گفته شود که هدف این حزب سقوط حکمرانی انگلیس ها در هند از طرق قهرآمیز میباشد.

یک شاخه این حزب در سال ۱۹۱۵ در کابل تاسیس شد. در دوران نادرشاه این شاخه دوباره فعال شد. تحت قیادت گرمک سنگه این حزب پلان ارسال اسلحه به هند را داشت و در زمانی هم پلان کشتن یکتن از اعضای سفارت انگلستان در کابل را طرح نمود. این شاخه ارتباط نزدیک با سفارت روسیه و مسکو داشت.

حکومت افغانستان، بحیث دوستان انگلیس، حیثیت دشمن آنها را داشت. حکومت افغانستان در نهایت دست به کار شد. گرمک سنگه و پریوتی سنگه را به وساطت سفیر روسیه از افغانستان اخراج و به اتحاد شوروی فرستاد». (اسناد آرشیف انگلستان ، [Report on subversive movements in Afghanistan, March 1940, pages 105 -109](#)).

(ادامه دارد)